

بیزن هدایت

پای خود را در مناطق گسترده تری از افغانستان مستحکم کردند. اما این فقط نیروهای وحشی و هراس انگیز طالبان نیست، که زندگی را بر توده‌ی مردم افغانستان جهنم کرده است. دولت رسمی افغانستان با انبوه جنگ سالاران، قاچاقچیان تریاک و آدم کشانی، که لباس وزارت و صدارت بر تن کرده‌اند و هر یک با صف تفنگ داران خود بر گوشه‌ای از افغانستان حکم می‌رانند و شریعت اسلام را به اجرا در می‌آورند، یک مشکل اصلی دیگر توده‌ی مردم محروم و بی‌پناه افغانستان هستند. و چنین است، که زنان در این جا از هر گونه حقوق انسانی محروم هستند و روزگار خود را در هراس از تعرض و تجاوز و قتل توسط دار و دسته‌های رنگارنگ جنگ جویان اسلام در پستوی خانه‌ها سر می‌کنند؛ کودکان از امکان تحصیل، از آسایش، از بهداشت، و از آینده‌ای روشن هیچ بهره‌ای ندارند؛ مردان در هول از دست رفتن خانواده بر اثر جنگ‌های قومی و قبیله‌ای، گرسنگی، بیماری و... بر بخت بد خود لعنت می‌فرستند و در جست و جوی کار - که کیمیا است - شب را روز می‌کنند؛ و در چنین شرایطی، تولید تریاک هم چنان رو به رشد دارد و بنا بر آمار سازمان ملل، از میزان ۶۱۰۰ تن در سال ۲۰۰۶ به مقدار ۸۲۰۰ تن در سال ۲۰۰۷، یعنی در حدود ۱۳۵ درصد رشد در طی یک سال، رسیده است. جامعه‌ای درهم شکسته و ویران، که دیگر حتا با رنگ و لعاب رسانه‌های گروهی دموکراسی‌های غرب نیز نمی‌تواند دل هیچ کسی را به وجود آزادی و پیش رفت خود قانع و امیدوار گرداند. و این تازه ابتدای راه به جهنم هول ناکی است، که با تهاجم نظامی آمریکا و متحدین آن به افغانستان برای برقراری «دموکراسی» و «آزادی» در این کشور آغاز شده است. به گفته‌ی برخی از تحلیل گران سیاسی و نظامی واقع بین تر غرب، حاکمیت دولت رسمی افغانستان فراتر از مرزهای کابل نمی‌رود. و نیروهای طالبان - با بازسازی شبکه‌ی قدرت نظامی و سیاسی خود - هم اکنون مهم ترین و اصلی ترین نیروی نظامی و سیاسی افغانستان به شمار می‌روند و در بیش از نیمی از افغانستان حضوری دایمی و مسلط دارند.

عراق: عراق هم جهنم زمینی دیگری است، که به یمن سیاست‌های مخرب سرمایه داری جهانی بر پا شده است و میلیون‌ها میلیون مردم محروم را در شعله‌های آتش مهیب خود می‌سوزاند و خاکستر می‌کند. آخرین گزارش «یونیسف» آشکار می‌کند، که با گذشت بیش از چهار سال از تهاجم نظامی آمریکا و متحدین آن به عراق و اشغال این کشور، زندگی میلیون‌ها کودک عراقی هم چنان در خطر خشونت، سوء تغذیه و عدم برخورداری از امکان تحصیل و آموزش می‌گذرد. تنها در سال ۲۰۰۶، بالغ بر ۷۶۰ هزار کودک از تحصیل و آموزش محروم بودند. و این رقم در سال جاری افزایشی چشم گیر یافته است، چرا که کودکان آواره‌ی بیش تری مجبور به ترک تحصیل و آموزش شده‌اند. بر حسب این

روزهای پایانی سال ۲۰۰۷ را سپری می‌کنیم. سالی مشحون از بیم‌ها و امیدهای انسانی؛ بیم‌ها و امیدهای انسانی میلیون‌ها میلیون مردمی، که تحت حاکمیت ستم و استثمار سرمایه داری به ستوه آمده‌اند. سرمایه داری جهانی، دیری است که در یکی از ژرف ترین مراحل بحران و انحطاط تاریخی خود به سر می‌برد. آن چه که در این سال‌های اخیر - و هر سال بیش از سال پیش - شاهد بوده‌ایم، نه ادامه‌ی حیات معمول سرمایه داری از طریق تشدید و توسعه‌ی روزمره‌ی دامنه‌ی فقر و فلاکت، و بیکاری و بی‌تامینی بشریت، که یک روند تاریخی ویژه در تعمیق و گسترش هر چه بیش‌تر دامنه‌ی تعرض سرمایه به سطح کار و معیشت و همین حداقل حقوق مدنی و آزادی سیاسی مردمان کارگر و فرودست جهان است. سرمایه داری جهانی، که در گذشته‌ای نه چندان دور - بنا به الزام چرخش و سودبری سرمایه - خود را مجبور می‌دید به خواست توده‌ی مردم در زمینه‌ی افزایش سطح معیشت، بهبود امکانات رفاهی و درمانی، تاسیس مدارس و بیمارستان‌ها، ایجاد مهد کودک‌ها و مراکز نگه داری سالمندان، تضمین برخی حقوق مدنی و آزادی‌های اجتماعی شهروندان - حداقل در پاره‌ای از کشورهای سرمایه داری - گردن گذارد، مدت‌هاست که همین ظرفیت محدود را نیز از دست داده و کاهش بی سابقه‌ی سطح کار و معیشت نه تنها مردمان کشورهای آسیایی و آفریقایی، که حتا مردمان اروپا و آمریکا، را نشانه گرفته است. رشد شگرف کل سرمایه‌ی جهانی از سوئی و رویه‌ی معکوس کاهش شمار کارگران - این تنها منبع تولید اضافه ارزش - از سوی دیگر، تنزل فاحش نرخ سود و بحران ژرف اقتصادی را به طور اجتناب ناپذیری بر سرمایه داری جهانی تحمیل کرده است. در متن وضعیت حاضر سرمایه داری جهانی، و به مثابه راهی برای جلو گرفتن از تنزل بیش‌تر نرخ سود، است که نه تنها تعرض عمومی و افسار گسیخته‌ی سرمایه به سطح کار و معیشت مردمان کارگر و فرودست - بیکاری فزاینده، انجماد و کاهش دستمزدها، حذف و تنزل سقف بیمه‌های اجتماعی، و... - بلکه جنگ‌های مهیب و خانمان سوز در گوشه و کنار این جهان را نیز شاهد هستیم. تاریخ سرمایه داری، تاریخ جنگی همیشه در جریان علیه هستی مردمان کارگر و فرودست جهان بوده است. و جنگ سرمایه داری، در بنیان و در هر شکل خود، قرار است امکانات ضرور برای بازتولید و استمرار حیات سرمایه داری در اشکالی به مراتب وحشیانه تر را مهیا کند و مردمان جهان را به تحمل مصائب روزافزون سرمایه داری ناچار گرداند. نگاهی کوتاه به جهان پر آشوب و نابسامان سرمایه داری و برخی رخ داده‌های آن در این سال بیاندازیم:

افغانستان: نیروهای طالبان، که با تهاجم نظامی آمریکا و متحدین آن به افغانستان در سال ۲۰۰۱ از قدرت خلع گشتند، در این سال جای

مطالعه تنش‌ها و ناآرامی‌ها دست و پا زده است. اختلافات عمیق میان فتح و حماس، که اولی ریاست حکومت خودگردان فلسطین و دومی ریاست دولت فلسطینی را بر عهده دارند، باعث شد تا بارها خیابان‌های غزه و... به جنگی تمام عیار میان طرف‌داران این دو گروه تبدیل شود و جان مردمان فلسطینی را وثیقه‌ی قدرت‌یابی این گروه‌ها نماید. بنا به گزارشات، در طی درگیری‌های انجام شده میان دو شاخه‌ی نظامی گردان عزالدین الاقسام وابسته به حماس و کتائب الاقصی وابسته به فتح حداقل ۳۰۰ نفر کشته و نزدیک به یک هزار نفر زخمی شده‌اند.

مشکلات و مصائب مردمان فلسطین در این دوره، نه تنها از وجود این دو گروه و رقابت‌های بی‌سرانجام آنان برای کسب قدرت فائمه، نه تنها در وجود دولت اسرائیل و محدودیت‌ها و بگیر و ببندها و کشتارهای همیشگی آن، نه تنها در وجود و تاثیر سیاست‌های دولت‌های متخاصمی چون ایران و سوریه و آمریکا در منطقه، بلکه هم چنین از وجود فشارهای اقتصادی و اجتماعی ناشی از تحریم‌های جوامع بین‌المللی، که زندگی مردمان فلسطین را به طور کامل مختل کرده و از هم پاشانده است، تاثیر گرفته است.

تازه‌ترین تحول در ارتباط با فلسطین، برگزاری کنفرانس آنابولیس - به زعامت دولت آمریکا - در ماه نوامبر این سال بود، که پس از هفت سال توقف اجلاس صلح خاورمیانه، بار دیگر رهبران اسرائیل و فلسطین را رو در روی هم قرار داد تا در مورد صلح با یک دیگر به گفت و گو بنشینند. این کنفرانس در حالی برگزار گشت، که فلسطین در ماه ژوئن گذشته با افزایش درگیری میان فتح و حماس در عمل به دو بخش تقسیم شده بود. حماس در منطقه‌ی غزه کنترل اوضاع را به دست داشت و فتح نیز بر کرانه‌ی باختری مسلط گشته بود. در کنفرانس آنابولیس، با پذیرش راه حل دو کشور از جانب اسرائیل، به ظاهر گامی مهم برای حل مشکلات میان اسرائیل و فلسطین برداشته شد. در تبلیغات دولت آمریکا و دوستان و متحدین آن چنین گفته می‌شود، که اگر توافقات کنفرانس آنابولیس با حل و فصل مسایل مرزها و آوارگان فلسطینی و پایتختی بیت المقدس (اورشلیم) برای هر دو طرف هم راه شود - برنامه‌ای که به نظر می‌آید دولت جورج بوش در آخرین سال زمام داری خود با جدیت به دنبال تحقق آن است، تا در عین حال پوششی برای پنهان کردن شکست در جنگ عراق فراهم آورد - بی تردید منشاء تحولاتی عمده در خاورمیانه خواهد شد. اما کیست که نداند، کلاف سر در گم فلسطین با گره‌های فراوان در هم تنیده شده است. وجود بازی گران متعدد با منافع مختلف و متضاد؛ حضور دولتی تا دندان مسلح و مترجع در منطقه، که جز به بقای به هر قیمت خود نمی‌اندیشد؛ وجود فساد عمیق اداری و مالی در سازمان‌های فلسطینی و وابستگی آن‌ها به قدرت‌ها و سیاست‌های متخاصم؛ و دوری و بیگانگی همگی این‌ها با منافع سیاسی و انسانی مردمان فلسطین؛ باعث آن است، که حل مشکلات و مصائب مردمان فلسطین آسان نباشد. به ویژه آن که مساله‌ی فلسطین، جزئی تفکیک ناپذیر از مساله‌ی مهم‌تر و مشمول‌تر منطقه‌ی پراشوب خاورمیانه است. و حل آن جز با سیاستی بنیادی‌تر و عمومی‌تر، سیاستی که در اساس تنها با نیروی طبقاتی کارگران کشورهای این منطقه و تحمیل آن بر دولت‌های سرمایه داری ممکن می‌شود، به دست نمی‌آید.

لبنان: در لبنان نیز اختلاف نظرهای سیاسی و کشمکش‌های خونین میان جناح‌های مختلف، که در این جا هم از جانب قدرت‌ها و سیاست‌های متخاصم حمایت می‌شوند، در این سال بر سر قدرت سیاسی تداوم داشت. بحران متداوم لبنان، در واقع، در تغییرات جمعیتی و جناح



گزارش، به طور میانگین در هر ماه بیش از ۲۵ هزار کودک عراقی به هم راه خانواده‌های شان مجبور به ترک خانه و کاشانه‌ی خود می‌شوند. در این جا، به رغم وجود صدها هزار نیروی نظامی تا دندان مسلح آمریکایی و متحدین آن، و نیز صدها هزار نیروی مسلح دولت عراق و احزاب و دستجات مذهبی و قومی، تنها چیزی که معنایی ندارد، امنیت جان و زندگی توده‌ی مردم است. روزی نیست که بر اثر عملیات انتحاری و تروریستی، خون ده‌ها انسان بی‌گناه بر سنگ فرش کوچه‌ها و خیابان‌ها نقش نبندد؛ روزی نیست که زنان و دختران جوان، در راه خانه و مدرسه ربه‌ده نشوند، مورد تجاوز قرار نگیرند، و اجساد مثله شده‌ی آنان در حاشیه‌ی شهرها رها نشود؛ روزی و لحظه‌ای نیست که مردم آزار ببینند، تحقیر نشوند، به زندان نیفتند، شکنجه نشوند و خشم و کینه‌ی فزاینده از بانیان این وضعیت جهنمی را - در فقدان راه چاره‌ای مشهود و در دسترس - در دل‌های پر خروش خود حبس نکنند. و چنین است که مردمان عراق، گروه گروه، جان خود را به دست می‌گیرند و در جست و جوی پناهی امن که بتوان در آن انسان زیست، خانه و کاشانه‌ی خود را ترک می‌کنند. بنا به آمار مجله‌ی «تایم»: تخمین زده می‌شود، که ۷۵۰ هزار عراقی در اردن و یک و نیم میلیون تن دیگر فقط در سوریه حضور دارند. بخش قابل توجهی از این جمعیت انبوه، زنان عراقی هستند. زنانی، که همسران خود را از دست داده‌اند و به تنهایی مسئول سرپرستی کودکان خویش هستند؛ زنان و دختران جوانی، که راهی برای ادامه‌ی زندگی، برای تحصیل، برای آسایش، در عراق نمی‌بینند؛ اما در اردن و سوریه و... هم اغلب جز تن فروشی برای امرار معاش خود و خانواده‌های شان چاره‌ای نمی‌یابند و اسیر دست باندهای تبهکار می‌شوند. این سیکل بسته‌ی درد و رنج مردمان عراق هم چنان ادامه می‌یابد و در هر سیکل خود استراتژی‌ها و سیاست‌های مختلف آمریکا و متحدین آن را نیز به شکست می‌کشاند؛ چرا که از همان ابتدا قرار بر رفا و آسایش مردمان عراق، بر آزادی و دموکراسی جامعه‌ی آن‌ها، نبود. مردمان عراق می‌بایست تاوان جنگ سرمایه داری را می‌پرداختند. و این جنگ در بنیان‌های خود قرار بود، از تنزل فاحش نرخ سود سرمایه جلو بگیرد؛ زمینه‌های برتری سرمایه داری آمریکا و متحدین آن را در رقابت با سایر بلوک‌های سرمایه داری جهانی فراهم بیاورد؛ حکومت وحشت و ترور را به شکل متعارف نظم سیاسی سرمایه بدل کند؛ و نه فقط مردمان عراق، بلکه مردمان جهان را به تحمل مصائب روزافزون سرمایه داری وادار سازد.

بنگ دافلی در فلسطین: حدود ۷۰۰ کیلومتر دورتر از عراق، به طرف غرب و نزدیک دریای مدیترانه، فلسطین نیز در این سال در امواج

بندی‌های سیاسی این کشور ریشه دارد. لبنان تا میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی از وضعیتی نسبتاً با ثبات برخوردار بود. پس از جنگ ۱۹۴۸ اعراب و اسرائیل، که به آوارگی صدها هزار فلسطینی عمدتاً در لبنان و اردن منجر شد، زمینه‌های برهم خوردن تعادل سیاسی و اجتماعی نسبی در لبنان فراهم گردید. حضور گروه‌های فلسطینی، افزایش جمعیت شیعیان که آداب و سنن آن‌ها موضوعیت خود را در حیات اجتماعی و فرهنگی لبنان از دست می‌داد، بالا گرفتن اختلافات بین گروه‌های مسیحی حاکم، تجاوزات نظامی اسرائیل به بهانه‌ی تلافی مبارزات انتقامی گروه‌های فلسطینی ساکن لبنان که در نهایت به لشکرکشی علنی اسرائیل به لبنان و تصرف بخش‌هایی از آن در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ انجامید، و مجموعه‌ی حوادث دیگری که به ویژه پس از معاهده‌ی اسلو در دهه‌ی ۱۹۹۰ به تشکیل نهادهایی نیرومند از شیعیان مخالف این معاهده منجر شد، اشغال لبنان از سوی سوریه و حمایت این کشور از آن نهادها که با روی کار آمدن جمهوری اسلامی در ایران افزایش هم یافت، و... دست به دست هم دادند و وضعیت آشفته‌ی لبنان را چاره ناپذیر ساختند. درگیری‌های مداوم حزب الله با دولت و ارتش لبنان، ترور یکی از نمایندگان مجلس وابسته به فراکسیون چهارده مارس، پیروزی نماینده‌ی حزب میهن آزاد وابسته به میشل عون در انتخابات میان دوره‌ای مجلس، کشمکش و درگیری حاد بر سر انتخاب رئیس جمهوری لبنان، ترور فرانسوا الحاج معاون وزیر دفاع لبنان و تنها نامزد برای جانشینی وی، و... از مهم‌ترین تحولات لبنان در سال اخیر و هر یک دلیلی بر تداوم بن بست لبنان بودند. این بن بست، که در این ماه‌های اخیر به ویژه خود را در انتخابات ریاست جمهوری لبنان آشکار کرده است، به چنان وضعیت مخاطره آمیزی فرا روییده که احتمال از سرگیری جنگ داخلی و تجزیه‌ی لبنان را - در شرایط حضور بازی گرانی چون سوریه و جمهوری اسلامی ایران از یک طرف و اسرائیل و آمریکا از طرف دیگر - به یک امر متحمل و دهشت ناک برای توده‌ی مردم محروم لبنان بدل کرده است.

جنگ در دارفور: جنگ در دارفور، که از جانب محافل مختلف سرمایه داری جهان هم چون یک «جنایت علیه بشریت» ارزیابی شده است، در سال ۲۰۰۷ نیز هم چنان مساله ساز بود. در پس مواضع به ظاهر «انسان» دوستانه‌ی محافل مختلف سرمایه داری جهان، در واقع، مساله‌ی مهم و تعیین کننده‌ی کنترل نفت در این منطقه نهفته است. آمریکا و چین، طرفین اصلی این درگیری هستند.

در جنگ‌های متناوب داخلی سودان، تاکنون بیش از ۲۰۰ هزار نفر کشته و دو میلیون نفر مجبور به ترک محل زندگی خود شده و در اردوگاه‌های پناهندگی با سخت‌ترین شرایط به سر می‌برند. و بسیاری از زنان و دختران و پسران ساکن این اردوگاه‌ها، مورد تهاجم و تجاوز مردان مسلح طرف‌های متخاصم دولت و اپوزیسیون قرار می‌گیرند. ایالات متحده‌ی آمریکا، که از طریق چاد و دیگر کشورهای همسایه‌ی سودان ماموریت آموزش و تسلیح نظامی «ارتش آزادی بخش خلق سودان» را به عهده داشت، با توزیع اسلحه در جنوب و جنوب شرقی سودان - به ویژه هنگام اعلام خبر کشف میادین نفتی در منطقه‌ی دارفور - باعث حدت و شدت این جنگ خانمان سوز شد. سنای آمریکا در فوریه‌ی سال ۲۰۰۶ رای به قطع نامه‌ی داد، که حضور ناتو در دارفور را تصریح می‌کند.

هر چند وجود نفت در سودان از سال‌های ۱۹۵۳ تأیید شده بود، اما کمپانی‌های بزرگ نفتی آمریکا تنها در دهه‌ی ۱۹۷۰ بود، که از وجود

ثروت عظیم نفتی در جنوب سودان خبر دادند. جورج بوش پدر در مقام سفیر ایالات متحده در سازمان ملل متحد، با ارائه تصاویر ماهواره‌ای این خبر را اعلام نمود. جعفر نمیری، رئیس جمهوری وقت سودان، در سال ۱۹۷۹ روابط خود با اتحاد شوروی سابق را قطع نمود و از کمپانی شورون برای توسعه‌ی صنعت نفت سودان دعوت به عمل آورد. گفته می‌شود، که کمپانی شورون با هزینه‌ای معادل یک میلیارد و دو بیست میلیون دلار ذخایر عظیم نفتی در جنوب سودان را کشف نمود. نفت و ثروت و قدرت ناشی از آن، زمینه‌ی جنگ بین دولت و مسیحیان جدائی طلب در جنوب سودان شد. و از آن پس، جنگ‌های قبیله‌ای برای تصاحب سهم بیش‌تری از ثروت و قدرت نفت در سودان شدت یافت.

با آغاز جنگ داخلی دوم سودان در سال ۱۹۸۳ و گنجاندن قوانین شریعه‌ی اسلامی در قانون اساسی، کمپانی شورون مورد حملات دستجات نظامی اسلامی قرار گرفت و به ناچار فعالیت خود در دارفور را در سال ۱۹۸۴ متوقف کرد. در سال ۱۹۹۲، این کمپانی کلیه‌ی امتیازات خود در بهره برداری نفت در سودان را به چین فروخت. چین در سال ۱۹۹۹ با توسعه‌ی میادین نفتی به نتایجی بیش از انتظار دست یافت. و با آغاز بهره برداری و انتقال نفت دارفور به چین، جنگ بی‌امان برای نفت - با افزایش تقاضای روزافزون آن - وارد مرحله‌ی جدیدی شد.

برای سرمایه داری چین، آفریقا به طور عام و منطقه‌ی مرکزی بین چاد و سودان به طور خاص از اهمیت و ارجحیت ژئوپولیتیکی برخوردارند. از همین روست، که چین با هزار و سیصد میلیارد دلار ذخیره‌ی ارزی وارد معاملات ژئوپولیتیکی در حوزه‌ی فعالیت‌های نفتی در این منطقه شده است. و هم اکنون حدود سی درصد از نفت ناخالص خود را از آفریقا تأمین می‌کند. گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی چین در آفریقا، طبیعتاً، نمی‌توانست به رقابت میان چین و آمریکا دامن نزند، این منطقه‌ی ثروت مند را آماج فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی این دو رقیب قرار ندهد، و آتش جنگ‌های قبیله‌ای و کشتار مردمان بی دفاع در مناطقی از آن - چون سودان - را شعله ور نگرداند.

کمپانی ملی نفت چین در متن این رقابت، به تدریج، به بزرگ‌ترین سرمایه گذار خارجی سودان بدل شده و بیش از پنج میلیارد دلار در توسعه‌ی میادین نفتی سودان سرمایه گذاری نموده است. به طوری که در حدود هشت تا ده درصد نفت مورد نیاز آن امروزه فقط از سودان تأمین می‌شود. به بیان دیگر، حدود هشتاد درصد از پانصد هزار بشکه‌ی نفت تولید روزانه‌ی سودان را چین جذب می‌کند. برای سرمایه داری چین، که با واردات بیش از هشت میلیون بشکه‌ی نفتی در روز، رتبه‌ی دوم پس از ایالات متحده در واردات نفت را دارد و پیش بینی می‌شود، که در چهار تا پنج سال آینده میزان واردات نفتی آن در جهان به مرتبه‌ی اول برسد؛ و برای سرمایه داری آمریکا، که می‌کوشد این منطقه‌ی با اهمیت استراتژیک را به رقیب خود نوازد و از سود سرشار آن بی بهره نماند، اهمیت حضور در سودان بسیار روشن است. برای سرمایه داری در همان حال که از ملاحظاتی «انسان» دوستانه صحبت به میان می‌آورد، «جنایت علیه بشریت» کم‌ترین منافاتی ندارد. این‌ها، دو روی یک سکه‌اند؛ سکه‌ای که به نام قانون سودآوری سرمایه ضرب شده است.

تداوم منازعه میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا:

تحریم‌های اقتصادی فزاینده‌ی ایران توسط دولت آمریکا - و شورای امنیت سازمان ملل - و احتمال تهاجم نظامی به آن، و تأثیرات چنین سیاست‌ها و اقداماتی بر جمهوری اسلامی، در سراسر این سال یک موضوع تنش میان ایران و آمریکا و بحث دایمی سیاست مداران، مفسران

و رسانه های گروهی جهان بوده است.

سیاست تحریم های اقتصادی جمهوری اسلامی مستقل از تاثیرات آن بر ثبات و بی ثباتی رژیم اسلامی سرمایه، بدون هیچ ابهامی، یک اقدام زیان بار علیه توده های مردم ایران است. بر خلاف تبلیغات دروغین جمهوری اسلامی، سیاست تحریم های اقتصادی بر تنگناهای فی الحال موجود اقتصاد سرمایه داری ایران می افزاید و با گرانی روز افزون قیمت مایحتاج زندگی، تشدید روند تعطیلی برخی از مراکز و موسسات کار، و گسترش بیکاری و فقر و فلاکت بیش تر در جامعه، تاثیرات مخربی بر سطح معیشت و کار توده های مردم ایران بر جای می گذارد. این تصور که اعمال چنین فشارهایی گامی در جهت تقویت مبارزات مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری دموکراسی است، تصوری پوچ و بیمارگونه است، که اگر ناشی از سرسپردگی به سیاست های آمریکا نباشد، در عدم درک درست از مولفه های مبارزه برای تغییرات بنیادین در یک جامعه سرمایه داری ریشه دارد.

گزارش جدید سازمان های اطلاعاتی آمریکا مبنی بر توقف غنی سازی اورانیوم در ایران در سال ۲۰۰۳، که خود ناشی از اختلاف در هیات حاکمه ای آمریکا بر سر سیاست دولت جورج بوش در مقابله با جمهوری اسلامی است، به ظاهر راه احتمال تهاجم نظامی به ایران را در این دوره بسته است؛ اما واقعیت آن است، که هم اکنون جنگی از هر دو سوی این منازعه علیه توده های مردم در ایران در جریان است. همان طور که پیش تر گفته شد، سیاست تحریم های اقتصادی جمهوری اسلامی توسط دولت آمریکا، یک اقدام زیان بار علیه سطح معیشت و کار توده های مردم در ایران است، جنگی جنایت بار علیه هستی زندگی انسانی آنان است. از سوی دیگر، رژیم قداره بند و آدم گش جمهوری اسلامی نیز با برقراری چتر اختناق خونین، با سرکوب جنبش های اجتماعی، با به خاک و خون کشیدن هر صدای معترض و... دست اندر کار جنگی بی امان علیه توده های مردم است. اقدامات آمریکا، در حقیقت امر، وجه مکمل سیاست جنگی جمهوری اسلامی است و توش و توان آن را در تداوم این توحش افسار گسیخته افزایش می دهد. توده های مردم در ایران در منازعه میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا کم ترین نفعی ندارند. تنها نفع آنان، تشدید مبارزه ای هم بسته و متحد علیه رژیم اسلامی سرمایه تحت پرچم مبارزه ای طبقه ای کارگر برای الغای بردگی مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی و برپایی دنیای انسان های آزاد و برابر است.

.....

در کنار تمامی این رخ دادهای مهم در سالی که روزهای پایانی آن را سپری می کنیم، جنگی دیگر، جنگی در وسعت جهان علیه مردمان کارگر نیز در جریان بوده است. جنگ سرمایه داری برای بردگی مزدی طبقه ای کارگر جهانی و برای تامین سودآوری و تحقق سیادت سرمایه. این جنگ سرمایه داری، به نظر می آید که در تحقق بخشی از اهداف خود موفق بوده است: سطح معیشت و استانداردهای کار مردمان کارگر جهان بیش از پیش مورد تعرض قرار گرفت؛ سقف تامینات اجتماعی پایین تر کشیده شد؛ میلیون ها میلیون کارگر دیگر به خیل بیکاران افزوده شدند؛ جنبش های کارگری و سوسیالیستی متحمل فشارهای افزون تری گشتند؛ آزادی های سیاسی و مدنی، حتا در خود کشورهای صنعتی پیش رفته، مورد تحدید قرار گرفتند؛ و... اما این ها همه ای تصویر جهان ما نیست. اعتراض و مقاومت، هر چند پراکنده و هر چند ضعیف، در جای جای این جهان در برابر این تعرض وحشیانه ای سرمایه داری به انسان و حق زندگی انسانی شکل گرفت؛ مشروعیت جامعه ای مدنی بورژوازی در افکار عمومی خود دموکراسی های غربی شکافی عمیق برداشت؛ دولت های

سرمایه داری بیش از گذشته پایه های اجتماعی خود را از دست دادند و عریان تر از گذشته به مذهب و قهر عریان متکی گشتند؛ و به یمن این تحولات، پیچیده ترین مسایل سیاسی و اجتماعی با سادگی و شفافیت بیش تری به ویژه برای طبقه ای کارگر، که جهان را جای امنی برای آسایش و رفاه بشریت می خواهد، قابل درک و فهم شدند.

با بیم های بسیار سال ۲۰۰۸ را آغاز می کنیم، اما امیدهای بسیاری هم به رشد و گسترش این مبارزه ای انسانی گریز ناپذیر علیه ستم و استثمار سرمایه داری در دل های خود داریم. امیدهایی که در هر جای این جهان در اساس به قوام و استحکام مبارزه ای ضد سرمایه داری طبقه ای کارگر، تحت پرچم الغای بردگی مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی، گره خورده است.

اما پردازیم به معرفی مختصر مطالب این دفتر «نگاه»:

ناصر پایدار در نوشته ای «جهان موجود و آینده بشر»، به شرح مهم ترین رخ دادهای جنبش کارگری بین المللی، دلایل شکست این جنبش در برابر تعرض بورژوازی، مولفه های اصلی اقتصاد و سیاست سرمایه داری جهانی، و راه کارهای طبقاتی برآمدن جنبش طبقاتی توده ای کارگر علیه ستم و استثمار سرمایه داری می پردازد.

«طبقه ای کارگر و الغای کار مزدی»، گفت و گویی است با جعفر رسا پیرامون سیر مباحث و فعالیت های تاکنونی مربوط به جنبش الغای کار مزدی و مبارزه ای ضد سرمایه داری طبقه ای کارگر در ایران، نقاط ضعف و قوت و چشم انداز محتمل آن، نتایجی که در جنبش کارگری به بار آورده، و مباحث و فعالیت هایی که برای پیش رفت بیش تر این جنبش و مبارزه می باید انجام داد.

«معضل سازمان یابی، معضل سیاست: چپ در تنگنا»، نوشته ای لایلا دانش، تفسیری است بر حرکت نسبتا گسترده ای که در سال های اخیر در جنبش کارگری برای سر و سامان دادن به امر سازمان یابی کارگری آغاز گشت، اما از پیش روی باز ماند. به این منظور، این نوشته نه به بررسی عمل کرد کمیته های موجود، بلکه به مقوله ای مهم تر چگونگی شاخص تثبیت یک موقعیت جدید در درون جنبش کارگری می پردازد: «جبهه های نبرد کار علیه سرمایه بسیار گسترده است، به گستردگی همه ای جامعه. اما نبرد و حضور موثر در کدام جبهه هاست که می تواند در شرایط حاضر به تغییر چشم گیری در توازن قوای میان طبقات اصلی جامعه منجر شود؟»

بیژن هدایت در «جنبش کارگری: تنگناها و چشم اندازها»، در اساس مبارزه ای ضد سرمایه داری طبقه ای کارگر تحت پرچم الغای بردگی مزدی



خود به مبارزه‌ای سخت و سنگین علیه ستم و استثمار سرمایه داری روی آورده است.

«وضعیت قانونی زنان»، نوشته‌ی بسیار جالب آگوست ببل، که به همت پروین اشرفی به فارسی برگردان شده است، شرحی به تفصیل و به دقت درباره‌ی مبارزه‌ی زنان جهت برابری قانونی و سیاسی در کشورهای مختلف اروپا و آمریکا، و آن چه در این مسیر رخ داد، می‌باشد.

دورا دیامانت در «زندگی من با فرانتس کافکا»، برگردان ناصر غیائی، می‌کوشد زوایای پنهان این چهره‌ی برجسته‌ی ادبیات جهان را آن گونه که بود به مشتاقان وی بشناساند: «ادبیات برای او امری مقدس بود، مطلق، تردیدناپذیر، پاک و عظیم... از آن جا که از بابت بسیاری از چیزهای زندگی کاملاً مطمئن نبود، حرف‌هایش را بسیار محتاطانه بیان می‌کرد.

اما وقتی پای ادبیات در میان بود، نمی‌گذاشت با او چانه بزنند، به هیچ سازشی تن نمی‌داد، زیرا ادبیات به تمام هستی‌اش مربوط می‌شد.»

«اینگمار برگمن: سینمای اندیش مند جهان»، که به همت مریم ناصحی گردآوری و تنظیم شده است، مبنای اندیشه‌ی اینگمار برگمن و اساسا بنیان ساختمان فلسفه‌ی سینمایی او را به تصویر می‌کشد. اینگمار برگمن به یقین یکی از مهم ترین سینماگران جهان در قرن بیستم بود. فیلم سازی که آثارش با مسایل پیچیده و بغرنج فلسفی و هستی شناسانه سر و کار دارد.

* * *

در صفحات «سخن آزاد» این دفتر «نگاه» نیز چون همیشه، به همت هم کاران نشریه، مطالب در خور توجهی فراهم آمده است:

«مرگ در راه وطن: ملت‌ها و ملت‌گرایی»، نوشته‌ی دیگری از اریک هابسبام است، که به شکل گیری ملت و ملت‌گرایی به عنوان یکی از پی آمدهای مهم مردم سالارانه کردن زندگی سیاسی - در کنار تشکیل احزاب طبقه‌ی کارگر - می‌پردازد. به باور نویسنده، البته این پدیده به خودی خود جدید نبود، اما ملت‌گرایی جهشی چشم گیر در این دوره - که از ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۴ امتداد یافت - داشت. و در عین حال، محتوای ایدئولوژیکی و سیاسی آن دگرگونی عمیقی پیدا کرد. «مرگ در راه وطن: ملت‌ها و ملت‌گرایی»، نوشته‌ای مستدل در راه توضیح و تشریح همین واقعیت است.

هال درپر در «دور روح سوسیالیسم»، که به همت مراد عظیمی به فارسی در آمده است، در واقع به مقوله‌ی سوسیالیسم از پایین و از بالا و مختصات طبقاتی متفاوت آن‌ها می‌پردازد. وی نشان می‌دهد، که «کنترل از پایین طبقه‌ی کارگر» برای افاده‌ی معنای سوسیالیسم ضرورت پایه‌ای دارد. و نیز این که، جنبش سوسیالیستی بین طرف داران سوسیالیسم از پایین و آن‌هایی که باور به تغییر جامعه از بالا دارند، تقسیم شده است. و این دومی، نسخه‌ای از سوسیالیسم را از طرف یک عده نخبه‌ی فرزانه به توده‌های کارگر حق شناس اعطا می‌کند.

مطالب «آینده‌ی تکنولوژی» از دانیل بل و «رقابت‌ها و انسان‌ها» از پتر گلدینگ، که اولی توسط سروش محبی و دومی به همت پوران نوایی به فارسی برگردان شده است، به نقش تکامل و در عین حال تخریب تکنولوژی در پیش رفت جامعه‌ی بشری و استیلای آن بر طبیعت، تلیقات متفاوت از به ویژه نقش پدیده‌ی بیوتکنولوژی و مهندس ژنتیک در آینده‌ی جامعه‌ی بشری و هم چنین به نقش پدیده‌ی تکنولوژی جدید اطلاعاتی در جامعه و در بازارهای کار، رابطه‌ی آن با انسان و پی آمدهایش، می‌پردازد.

بیستم دسامبر ۲۰۰۷

و مالکیت خصوصی بورژوازی، و مبانی این مبارزه‌ی گریز ناپذیر و بی وقفه‌ی توده‌ی کارگر علیه ستم و استثمار سرمایه داری، را به بحث می‌گذارد و از جمله می‌کوشد عمومی ترین و مهم ترین مطالبات حاضر طبقه‌ی کارگر، برای هر چه گسترده تر کردن این مبارزات و پیوند زدن آن‌ها به هم، را تبیین نماید.

«نگاهی به سیر تشکل پذیری و تشکل یابی کارگران»، از محمد شمس، تلاش دارد با موجزترین شکل ممکن به الزامات تشکل پذیری و سازمان یابی مبارزات مطالباتی - طبقاتی کارگران در نظام سرمایه داری و مناسبات کار مزدی اشاره کند و با نگاهی گذرا به پیشینه‌ی مبارزات طبقاتی کارگران در سطح جهان و ایران به لزوم یک بازننگری همه جانبه از جنبش کارگری تاکید نماید.

مراد عظیمی در نوشته‌ی «سندیکاهای تک پا و اعتصاب عمومی کارگران خدمات عمومی در آفریقای جنوبی» به وضعیت استثمار طبقه‌ی کارگر آفریقای جنوبی تحت حاکمیت سرمایه داری در معیت سندیکاهای کارگری می‌پردازد و نشان می‌دهد، که چگونه حاکمان جدید سرمایه می‌بایست پاسخ معضل انباشت سرمایه را می‌دادند، نه آن که فقر و تنگ دستی توده‌های میلیونی طبقه‌ی کارگر را ریشه کن کنند. و «امروز، در قطب مقابل میلیاردرها - چه سفید یا سیاه پوست - نرخ بیکاری وحشت ناک چهل درصدی و عواقب فلاکت زای ناشی از آن، سهم طبقه‌ی کارگر آفریقای جنوبی شده است.» و در این شرایط، «بی هیچ تردیدی «کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری تک پای آفریقای جنوبی» - به مثابه جزئی از ساختار حاکمیت روابط سرمایه داری - در کنترل و هرز دادن توان مبارزه جویی طبقه‌ی کارگر آفریقای جنوبی مجرم اصلی است. بدون سازش و هم کاری «کنگره‌ی اتحادیه‌های تک پای آفریقای جنوبی»، طبقه‌ی سرمایه دار آفریقایی این چنین قادر نمی‌شد طبقه‌ی کارگر را مهار کرده و مطلوب ترین شرایط بهره کشی را تامین کند.»

«آزمون‌های طبقاتی کارگران»، از عباس منصوران، شرحی دقیق و مفصل از چگونگی مبارزات کارگران در لهستان، برآمد اتحادیه‌ی هم بستگی در متن این مبارزات، سیاست‌های بورژوازی لهستان در قبال طبقه‌ی کارگر، چرایی و چگونگی هم کاری اتحادیه‌ی هم بستگی با بورژوازی لهستان در به انحراف کشاندن و بی اثر ساختن مبارزات توده‌ی کارگر علیه ستم و استثمار سرمایه داری، و عاقبت محتوم سنت اتحادیه‌گرایی در این کشور است.

مراد عظیمی در «بحران مسکن و اعتبارات بانکی»، مساله‌ی بحران مسکن و اعتبارات بانکی در انگلیس و تاثیرات مخرب آن بر وضعیت زندگی توده‌ی کارگر را به بحث می‌گذارد. نوشته در سیر تکوین خود به بحران مشابه مسکن در آمریکا و سیاست‌های سرمایه داری آمریکا در برخورد به این بحران نیز می‌پردازد.

«مختصری درباره‌ی پیدایش کمونیسم در عراق»، نوشته‌ی احمد معین، شرحی است درباره‌ی چگونگی پیدایش کمونیسم و سیر تاریخی انکشاف و رشد و تکوین آن در عراق. در این نوشته به اختصار به تسلط سوسیالیسم بورژوایی، دلایل و ریشه‌های آن از منظر مارکسیستی، و تلاش‌ها و امیدهای این طبقه برای راهی از تمامی شیوه‌های استثمار سرمایه داری پرداخته می‌شود.

نزار عبدالله در مطلب «کارگران کمپانی‌های نفت جنوب: تاریخچه‌ای از مبارزات، آزمونی برای یادگیری»، به چگونگی مبارزات کارگران صنعت نفت در عراق در سال‌های جنگ آمریکا در عراق می‌پردازد. این مطلب، مستقل از نقاط ضعف و قوت مبارزه‌ای که به تصویر می‌کشد، نشانی است از وجود طبقه‌ی کارگری که برای بهبود شرایط کار و معیشت